

رستاخیز عیسی

¹ پس در روز اوّل هفته، هنگام سپیده صبح، حنوطی را که درست کرده بودند با خود برداشته، به سر قبر آمدند و بعضی دیگران همراه ایشان.² و سنگ را از سر قبر غلطانیده دیدند.³ چون داخل شدند، جسد خداوند عیسی را نیافتند.⁴ و واقع شد هنگامی که ایشان از این امر متحیر بودند که ناگاه دو مرد در لباس درخشنده نزد ایشان بایستادند.⁵ و چون ترسان شده، سرهای خود را به سوی زمین افکنده بودند، به ایشان گفتند: چرا زنده را از میان مردگان می‌طلبید؟⁶ در اینجا نیست، بلکه برخاسته است. به یاد آورید که چگونه وقتی که در جلیل بود شما را خبر داده،⁷ گفت: ضروری است که پسر انسان به دست مردم گناهکار تسلیم شده، مصلوب گردد و روز سوم برخیزد.⁸ پس سخنان او را به‌خاطر آوردند.⁹ و از سر قبر پرگشته، آن یازده و دیگران را از همه این امور مطلع ساختند.¹⁰ و مریم مجدلیه و یونا و مریم مادر یعقوب و دیگر رفقای ایشان بودند که رسولان را از این چیزها مطلع ساختند.¹¹ لیکن سخنان زنان را هذیان پنداشته، باور نکردند.¹² اما پطرس برخاسته، دوان دوان به سوی قبر رفت و خم شده، کفن را تنها گذاشته دید. و از این ماجرا در عجب شده، به خانه خود رفت.

ظهور عیسی در راه عمواس

¹³ و اینک، در همان روز دو نفر از ایشان می‌رفتند به سوی قریه‌ای که از اورشلیم به مسافت شصت تیر پرتاب دور بود و عمواس نام داشت.¹⁴ و با یکدیگر از تمام این وقایع گفتگو می‌کردند.¹⁵ و چون ایشان در مکالمه و مباحثه می‌بودند، ناگاه خود عیسی نزدیک شده، با ایشان همراه شد.¹⁶ ولی چشمان ایشان بسته شد تا او را نشاناسند.¹⁷ او به ایشان گفت: چه حرف‌ها است که با یکدیگر می‌زنید و راه را به‌کدورت می‌پیمایید؟¹⁸ یکی که کلیوپاس نام داشت در جواب وی گفت: مگر تو در اورشلیم غریب و تنها هستی و از آنچه در این ایام در اینجا واقع شد واقف نیستی؟¹⁹ به ایشان گفت: چه چیز است؟ گفتندش: درباره عیسی ناصری که مردی بود نبی و قادر در فعل و قول در حضور خدا و تمام قوم،²⁰ و چگونه رؤسای کهنه و حکام

ما او را به فتوای قتل سپردند و او را مصلوب ساختند.²¹ اما ما امیدوار بودیم که همین است آنکه می‌باید اسرائیل را نجات دهد. و علاوه بر این همه، امروز از وقوع این امور روز سوم است،²² و بعضی از زنان ما هم ما را به حیرت انداختند که بامدادان نزد قبر رفتند،²³ و جسد او را نیافته، آمدند و گفتند که فرشتگان را در رؤیا دیدیم که گفتند او زنده شده است.²⁴ و جمعی از رفقای ما به سر قبر رفته، آن چنانکه زنان گفته بودند یافتند، لیکن او را ندیدند.²⁵ او به ایشان گفت: ای بی‌فهمان و سست‌دلان از ایمان آوردن به آنچه انبیا گفته‌اند.²⁶ آیا نمی‌بایست که مسیح این زحمات را ببیند تا به جلال خود برسد؟²⁷ پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده، اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود.

²⁸ و چون به آن دهی که عازم آن بودند رسیدند، او قصد نمود که دورتر رود.²⁹ و ایشان الحاح کرده، گفتند که با ما باش. چونکه شب نزدیک است و روز به آخر رسیده. پس داخل گشته، با ایشان توقف نمود.³⁰ و چون با ایشان نشست، نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، به ایشان داد.³¹ که ناگاه چشمانشان باز شده، او را شناختند. و در ساعت از ایشان غایب شد.³² پس با یکدیگر گفتند: آیا دل در درون ما نمیسوخت، وقتی که در راه با ما تکلم می‌نمود و کتب را بجهت ما تفسیر می‌کرد؟³³ و در آن ساعت برخاسته، به اورشلیم مراجعت کردند و آن یازده را یافتند که با رفقای خود جمع شده³⁴ می‌گفتند: خداوند در حقیقت برخاسته و به شمعون ظاهر شده است.³⁵ و آن دو نفر نیز از سرگذشت راه و کیفیت شناختن او هنگام پاره کردن نان خبر دادند.

ظهور عیسی و توصیه او

³⁶ و ایشان در این گفتگو می‌بودند که ناگاه عیسی خود در میان ایشان ایستاده، به ایشان گفت: سلام بر شما باد.³⁷ اما ایشان لرزان و ترسان شده، گمان بردند که روحی می‌بینند.³⁸ به ایشان گفت: چرا مضطرب شدید و برای چه در دل‌های شما شبهات روی می‌دهد؟³⁹ دست‌ها و پاهایم را ملاحظه کنید که من خود هستم و دست بر من گذارده ببینید، زیرا که روح گوشت و استخوان

ندارد، چنانکه می‌نگرید که در من است.⁴⁰ این را گفت و دستها و پایهای خود را بدیشان نشان داد.⁴¹ و چون ایشان هنوز از خوشی تصدیق نکرده، در عجب مانده بودند، به ایشان گفت: چیز خوراکی در اینجا دارید؟⁴² پس قدری از ماهی بریان و از شانه غسل به وی دادند.⁴³ پس آن را گرفته پیش ایشان بخورد.⁴⁴ و به ایشان گفت: همین است سخنانی که وقتی با شما بودم گفتم ضروری است که آنچه در تورات موسی و صحف انبیا و زبور دربارهٔ منمکتوب است به انجام رسد.⁴⁵ و در آن وقت ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب را بفهمند.⁴⁶ و به ایشان گفت: بر همین منوال مکتوب است و بدینطور سزاوار بود که مسیح زحمت کشد و روز سوم از مردگان برخیزد.⁴⁷ و از اورشلیم

شروع کرده، موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همهٔ اُمّت‌ها به نام او کرده شود.⁴⁸ و شما شاهد بر این امور هستید.⁴⁹ و اینک، من موعود پدر خود را بر شما می‌فرستم. پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا وقتی که به قوّت از اعلی آراسته شوید.

صعود عیسی

⁵⁰ پس ایشان را بیرون از شهر تا بیت عَنیّا برد و دستهای خود را بلند کرده، ایشان را برکت داد.⁵¹ و چنین شد که در حین برکت دادن ایشان، از ایشان جدا گشته، به سوی آسمان بالا برده شد.⁵² پس او را پرستش کرده، با خوشی عظیم به سوی اورشلیم برگشتند.⁵³ و پیوسته در معبدمانده، خدا را حمد و سپاس می‌گفتند. آمین.